

بسم الله الرحمن الرحيم

الحمد لله رب العالمين و صلي الله علي سيدنا محمد و آله الطاهرين

خلاصه فرمایش مرحوم آخوند (قدس سره) در این امر اول این بود که فرمودند: «ما حجیت قطع را ذاتی می دانیم، اما ظن نه علیت تامه دارد برای حجیت و نه مقتضی برای حجیت هست و در نتیجه ظن به خودی خود لیس بحجة. در مقام اثبات يك تكليف، اگر ما ظن به يك تكليف پیدا کردیم فرمودند چون حجیت ظن ذاتی نیست این ظن برای ما تکلیفی را اثبات نمی کند. و همچنین در مقام سقوط هم اگر ما ظن به امتثال پیدا کردیم، ظن به این پیدا کردیم که تکلیف مولا را انجام دادیم، ظن به امتثال هم کافی در سقوط تکلیف نیست.» که توضیحش را دیروز عرض کردیم و کلام مرحوم محقق اصفهانی را هم بیان کردیم.

فرمایش مرحوم خوئی:

بنا شد در بحث امروز فرمایش مرحوم آقای خوئی (قدس سره) را طبق آنچه که در کتاب مصباح الاصول (جلد اول، صفحه 88 و 89) آمده است عنوان کنیم. مطلب: اول: ایشان می فرمایند: «ما هم با نظر مرحوم آخوند موافق هستیم که ظن چون مانند قطع يك حجیت ذاتی ندارد، نه علت برای حجیت است و نه مقتضی برای حجیت. و اضافه می فرمایند طبق این بیان وقتی می گوئیم ظن مقتضی برای حجیت ندارد، نیازی نیست که شارع با نهی مولوی نهی کند از عمل به ظن، وقتی که ظن خود به خود قابلیت برای حجیت را ندارد، یعنی از این نظر مانند شك است، از این نظر مانند وهم است، همانطوری که در شك و وهم نیازی نیست که شارع بعنوان مولوی نهی بکند، در باب ظن هم همینطور است و ما نیازی نداریم که شارع بفرماید «لا تقف ما لیس لك به علم» و در نتیجه ایشان می فرمایند این نواهی وارده در شریعت که نهی از عمل به ظن شده است اینها را باید حمل بر ارشادی بودن کنیم، نهی يك نهی مولوی نیست؛ بلکه نهی ارشادی است. ارشاد به این است که ظن طریقت ندارد، ظن حجیت ندارد، چیزی که حجیت ندارد انسان را به واقع نمی رساند و این نباید مورد عمل واقع شود.»

تعلیق استاد معظم بر مطلب اول مرحوم خوئی:

ما بر این مطلب اول ایشان يك تعلیق داریم و آن این است که لقای ان يقول: که بنای عامه مردم بر عمل به ظن است؛ يك چنین بنای عملی مخصوصاً در زمان جاهلیت بوده و الان هم همینطور است، بنای عملی عامه مردم بر عمل به مظنونات است، ولو خودشان هم به این امر توجهی نداشته باشند اما عملاً به مظنونات عمل می کنند. اگر يك چنین بنای در بین مردم باشد مثل اینکه در باب قیاس چنین بنای را اهل سنت دارند که عمل به قیاس می کنند حالا چه اشکال دارد که بگوئیم این نهی وارده در مقابل این عمل مردم است، در مقابل این بنای عملی است که مردم دارند و این بعنوان يك نهی مولوی هم تلقی بشود. «لا تقف ما

لیس لك به علم» معنایش این است عمل به ظن حرام است.

ما إن شاء الله بعداً می‌رسیم يك فرقی که کلام مرحوم شیخ انصاری با کلام مرحوم آخوند دارد، و مرحوم شیخ می‌فرمایند در جایی که ما شك کنیم آیا عمل به ظن جایز است یا جایز نیست در مقام بیان اصل اولی فرموده: «اصالة حرمت العمل بالظن» یعنی ما اصل اولی که از همین آیات می‌گیریم این است که عمل به ظن حرام است. در مقابل مرحوم آخوند تعبیر دیگری دارد «اصالة عدم حجیت ظن» (که البته جمع بین این دو تعبیر ممکن است که بعداً به آن اشاره خواهیم کرد) پس تعلیقه ما به فرمایش مرحوم آقای خوئی این است که: چه اشکالی دارد چون حالا بنای عملی مردم بر عمل به مزنونات بوده شارع نهی کرده به نهی مولوی! یعنی عمل به ظن حرام باشد. اصلاً اگر انسان ظن به يك چیزی پیدا کرد بخواهد به مجرد اینکه به این ظن عمل کند بر حسب ظاهر آیات هم ازش مولویت استفاده می‌شود.

مطلب دوم مرحوم خوئی:

نکته دومی که در فرمایش مرحوم آقای خوئی هست، می‌فرمایند: حالا که ظن حجیت ندارد و نیازی به جعل حجیت دارد، به نظر ما جعل حجیت فقط منحصر به شرع است، فقط شارع است که می‌تواند جعل حجیت کند برای ظن. ظاهر عبارت مرحوم آخوند در کفایه این است که می‌فرمایند: وقتی که ظن حجیت نداشت نیازی به يك جعل حجیتی دارد، یا من ناحية الشارع، شارع بیاید حجیت را برای ظن جعل کند، یا اینکه من ناحية العقل. آن وقت می‌فرمایند از ناحیه عقل مثالش ظن انسدادی روی نتیجه حکومت است، شما در رسائل یا در اصول فقه یا در کفایه خواندید که دلیل حجیت ظن بنحو مطلق دلیل انسداد است، این دلیل انسداد مقدماتی دارد، کسانی که این مقدمات را می‌پذیرند بعد از پذیرش این مقدمات اختلاف دارند در این که آیا نتیجه این دلیل انسداد که حجیت ظن است آیا این نتیجه بنحو کاشفیت است یا بنحو حکومت است و فرق این دو قول چیست؟

آنهایی که می‌گویند: کاشفیت است، می‌گویند چون دلیل انسداد، دلیل عقلی است، عقل بعد از این مقدمات کشف از این می‌کند که شارع ظن را بنحو مطلق حجت قرار داده است، عقل کشف از این می‌کند که شارع ظن را حجت قرار داده است. در نتیجه روی قول به کاشفیت جاعل حجیت برای ظن شارع می‌شود و شارع است که حجیت را برای ظن جعل می‌کند. اما روی قول به حکومت مشهور اینطور معنا می‌کنند که بعد از تمامیت این مقدمات انسداد، عقل حکم می‌کند به حجیت ظن. حکومت یعنی حکم العقل بحجیت الظن علی الاطلاق مرحوم آخوند می‌فرماید اگر ما انسدادی شدید یعنی مقدمات انسداد را پذیرفتیم و نتیجه این دلیل انسداد را حکومت قرار دادیم حکومت معنایش این است که عقل حکم می‌کند به حجیت ظن. در نتیجه روی این قول، جاعل برای حجیت ظن کیست؟ عقل است.

پس آخوند می‌فرمایند: «جاعل حجیت در باب ظن هم می‌تواند شرع باشد و هم می‌تواند عقل باشد.» مخالفت مرحوم خوئی: اما مرحوم آقای خوئی در اینجا مخالفت می‌کنند، و می‌فرمایند: «جعل حجیت در باب ظن منحصر به شرع است؛ شرع یا از راه دلیل لفظی یا از راه دلیل لبی مثل اجماع، جعل حجیت می‌کند» بگوییم آقا! پس انسداد چی؟ اگر کسی انسدادی شد و شما قایل شدید به اینکه نتیجه دلیل انسداد حکومت است، اینجا چه می‌فرمایید؟ ایشان اینجا يك مبنای دارد که اصل این مبنا را از استادشان مرحوم اصفهانی گرفته‌اند و آن مبنا این است که عقل مشرع نیست؛ عقل حاکم نیست؛ عقل صلاحیت این که حکم کند ندارد، چرا؟ چون «حکم» را يك معنای می‌کنند که این معنا درش مولویت اخذ شده است. یعنی اگر يك الزام و يك تکلیفی از ناحیه مولا صادر شد این می‌شود حکم، اما عقل که صلاحیت حکم کردن را ندارد؛ عقل يك قوه مدرکه است، عقل فقط درک می‌کند، درک می‌کند هذا حسن و هذا قبیح. اما دیگر بعنوان اینکه بخواهد حکم کند چنین چیزی نیست.

آن وقت روی این مبنا، می‌گوییم: آقا! شما نتیجه دلیل انسداد بنا بر حکومت را چه معنا می‌کنید؟ می‌آید يك معنای بر خلاف معنای مشهور می‌کنند؛ می‌گویند: «حکومت معنایش این است در مقدمات انسداد بعد از اینکه می‌گوید باب علم و علمی مسدود است، بعد از اینکه می‌گوید احتیاط در همه امور مستلزم حرج است، بعد از این مقدمات عقل می‌گوید حالا دایره احتیاط را در

مقام امتثال فقط در باب مظنونات ما معتبر می‌دانیم» روشن کنیم که این حرف یعنی چه؟ (جای دیگر هم مورد استفاده واقع می‌شود) ما در مقدمات انسداد می‌گوییم: آقا! اگر بخواهیم در همه احکام احتیاط کنیم این مستلزم حرج است؛ آن وقت می‌خواهیم نتیجه بگیریم پس ظن معتبر است.

می‌فرمایند: معنای که عقل حکم می‌کند به اعتبار ظن این است که شما در مقام امتثال تکالیف، احتیاط را فقط در دایره مظنونات پیاده کنید، یعنی هر جا ظن به يك تکلیفی پیدا کردید آنجا احتیاط کن اما در دایره مشکوکات، در دایره موهومات، آنجا مجالی برای احتیاط نیست. عبارت آخری اگر شارع احتیاط را هم در مظنونات و هم در مشکوکات و هم در موهومات بیاورد این مستلزم حرج است، این معنایش این است به مجرد اینکه اگر کسی يك احتمالی داد، بگوییم: آقا! این احتمال آن تکلیف را بر گردن او تثبیت می‌کند.

اما حالا می‌گوییم: نه، عقل می‌گوید: موهومات را بگذار کنار، مظنونات را هم بگذار کنار، احتیاط در مقام امتثال در دایره مظنونات این که دیگر مستلزم حرج نیست! ایشان حکومت را اینطور تفسیر می‌کنند و در نتیجه ملاحظه می‌فرمایید، می‌گوید عقل حکم ندارد ما نمی‌توانیم بگوییم عقل حکم دارد به حجیت ظن، نه عقل چنین حکمی را در اینجا ندارد. این مطلب دوم ایشان همانطوری که ملاحظه می‌فرمایید مبتنی است بر اینکه آیا ما در حکم چه مبنای داشته باشیم، اگر کسی در حقیقت حکم مولویت را دخیل بداند اینجا دیگر عقل حکمی ندارد، عقل نمی‌تواند مقرر باشد اما اگر کسی مولویت را در حقیقت حکم دخیل نداند، نه عقل هم می‌تواند حکم داشته باشد.

پس این فرمایش يك فرمایش مبنایی است باید ببینیم مبنایش چیست! مطلب سوم مرحوم خوئی: ایشان در اینجا می‌فرمایند: این مطلب را که مرحوم آخوند به بعضی از محققین نسبت دادند که ایشان ظن را در باب سقوط تکلیف کافی می‌داند، می‌فرماید به نظر ما احدی از فقها به چنین مطلبی ملتزم نشده‌اند! احدی از فقهاء نفروده است که ظن به سقوط کافی است؛ بلکه همه فقهاء می‌گویند: «اشتغال یقینی برائت یقینی می‌خواهد» آنجایی که يك تکلیفی یقیناً بر ذمه شما هست، اشتغال یقینی برائت یقینی می‌خواهد و ظن به سقوط کافی نیست. حالا بگویید آقا من هفتاد درصد احتمال می‌دهم این تکلیف را انجام داده‌ام این ظن و احتمال کفایت نمی‌کند.

می‌فرماید احدی ملتزم نشده است، حالا ایشان نسبت داده می‌خواهند این را انکار کنند. بعد می‌فرمایند: نکته دوم در این مطلب سوم این است که این استدلالی که آوردند استدلال درستی نیست؛ چون مرحوم آخوند از طرف آن بعض المحققین (که ادعا بکند ظن به سقوط کفایت می‌کند) مرحوم آخوند چه دلیلی آوردند شما یادتان هست که دیروز عرض کردیم؛ ایشان می‌فرمایند: لعل که این شخص دفع ضرر محتمل را لازم نمی‌داند، مرحوم آقای خوئی می‌فرمایند: دفع ضرر محتمل، مقصود ضرر اخروی است یا ضرر دنیوی؟ اگر ضرر ضرر اخروی است هیچ کسی درش نزاع ندارد، هیچ کسی از فقهاء نیامده بگوید دفع ضرر اخروی که همان عقاب است لازم نیست، بلی اگر مقصود ضرر دنیوی است، در ضرر دنیوی محل خلاف هست بعضی‌ها می‌گویند دفع ضرر دنیوی لازم است و بعضی‌ها هم می‌گویند لازم نیست. اما این مطلب الان ربطی به محل بحث ما ندارد. پس در دفع ضرر اخروی نزاعی بین اصولیین و بین فقهاء وجود ندارد.

يك شاهدهی ایشان می‌آورند، می‌فرمایند: شاهد ما بر این که در لزوم دفع ضرر اخروی نزاع نیست، این است که در اطراف علم اجمالی و همچنین در شبهه حکمیه قبل از فحص همه می‌گویند احتیاط لازم است؛ هم در اطراف علم اجمالی و هم در شبهه حکمیه قبل از اینکه فحص کنید. هم قایل هستند به لزوم احتیاط و کسی نیامده بگوید احتیاط لازم نیست، همه هم که قایل هستند همه از باب همین دفع ضرر اخروی هست که دفع ضرر اخروی لازم است.

این مطلب سومی است که ایشان در اینجا فرمودند و ما هم بر این مطلب سوم دیگر تعلیقه‌ای نداریم. پس ما فرمایشات آخوند و

اصفهانى و مرحوم آقاى خويى را بيان كرديم و نكاش را هم ذكر كرديم، فرق بين كلام اصفهانى و كلام آخوند بايد روشن باشد كه روشن كرديم، فرق بين كلام آقاى خويى و كلام مرحوم آخوند بايد روشن باشد كه نكاش را عرض كرديم. ما در مقام اين هستيم كه چرا ظن مثل قطع نيست؛ آخوند و مشهور مى گويند: «قطع حجيت ذاتى دارد اما ظن حجيت ذاتى ندارد و ظن نياز به جعل حجيت دارد» در سال گذشته ما در بحث حجيت قطع كه مفصل بحث كرديم، مبنائى را از مرحوم شهيد صدر (رضوان الله عليه) نقل كرديم و آن اين است كه ايشان يك مبنا و مسلكى دارد بنام مسلك «حق الطاعة» البته در كلمات برخى از بزرگان قبل از ايشان، يا در بعضى از عبارات كفائيه ي مرحوم آخوند اين تعبير هم وجود دارد.

روى مسلك «حق الطاعة» ايشان مى فرمايد اصلاً ديگر بحث از حجيت قطع و حجيت ظن لا اساس له، روى مسلك حق الطاعة تمام اين بحثهاى كه اصوليين كردند كه آيا قطع حجيتش ذاتى است يا ذاتى نيست، ظن حجيت دارد يا ندارد هيچ اساسى ندارد؛ چرا؟ روى مسلك حق الطاعة اگر عبد احراز كند تكليفى را از ناحيه مولا يا احتمال بدهد يك تكليفى براى مولا مطلوبيت دارد، علم هم لازم نيست، احتمال بدهد مولا يك تكليفى را براى او منجز كرده، روى مسلك حق الطاعة دايره حق اطاعت مولا وسعت دارد، هم معلومات را مى گيرد و هم مظنونان را، هم مشكوكات را مى گيرد و هم موهومات را، يعنى هرچه را كه شما احتمال داديد كه مولا از شما مى خواهد روى اين مبنا بايد انجام بدهيد، البته يك قيد دارد، قيدش هم اين است كه در مظنون، در مشكوك و در موهوم، تكليف به درجه اى از اهميت باشد كه اگر واقعاً براى مكلفين در لوح محفوظ منجز است شارع راضى به ترك او نباشد؛ يعنى يك مطلب پيش پا افتاده اى نباشد يك امر مهمى باشد در نظر شارع كه شارع راضى به ترك او نباشد.

كه اين مبنا را ما در سال گذشته مفصل مورد بحث قرار داديم و درش مناقشاتى داشتيم و اين مبنا را نپذيرفتيم. مبنائى «حق الطاعة» اگر كسى اين مبنا را بپذيرد يك قاعده اى مسلمة عقلى كه در اكثر موارد و مباحث علم اصول زير بناست بايد آن قاعده را كنار بگذارد، آن قاعده چيست؟ قبح عقاب بلا بيان.

مشهور از جمله آخوند، از جمله خودما پذيرفتيم اين قاعده را كه عقاب بلا بيان قبيح است، بيان را هم مى گوييم يعنى بيان قطعى يا آنچه كه نازل منزله قطع است. اما ظن بما هو ظن عنوان بيان را ندارد. در اين قسمت بحث مى گوييم مشهور قاعده قبح عقاب بلا بيان را پذيرفته اند، كسانى كه مثل مرحوم صدر مسلك «حق الطاعة اى» هستند قاعده قبح عقاب بلا بيان را كنار مى گذارند، اينها مى گويند: آقا! اين حرفها يعنى چه؟ حجيت قطع ذاتى است، ظن حجيت ذاتى ندارد، قطع حجيت ذاتى دارد اينها را بايد بگذاريم كنار، ما هستيم و مولويت، اگر يك تكليفى از ناحيه مولا براى ما يا يقين به آن پيدا كرديم يا ظن به آن پيدا كرديم يا شك، يا وهم بايد انجام بدهيم؛ با آن قيدى كه ذكر كرديم. اين بحث را دقت كنيد، فردا جمع بندى اين بحث را خواهيم داشت و نظر خودمان را ذكر مى كنيم و وارد امر دوم مى شويم.